

دو فصلنامه ادیان و عرفان تطبیقی
سال چهارم، شماره هفتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹ (صص ۸۰-۵۹)

«دگراندیشان» و شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با آنان در عهدجدید و قرآن

سیده زهرا سجادی^۱

چکیده

«محبت به هم‌نوع» مفهومی است که در عهدجدید، ظهور چشمگیری دارد و در قرآن هم با کاربرد گسترده‌ی آن مواجهیم. اما مسأله‌ی مهم این است که از میان اقسام هم‌نوعان در این متون، «دگراندیشان» و از میان آن‌ها «دشمنان» چه کسانی هستند و شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با ایشان چگونه رقم می‌خورد؟ در این راستا منظور از آموزه‌ی «محبت به دشمن» در عهدجدید چه می‌تواند باشد؟ در نوشتار حاضر، با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی-تحلیلی، مفهوم هم‌نوع «دگراندیش» را براساس آموزه‌های این متون توضیح داده و به بررسی شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با آنان می‌پردازیم. درنهایت بیان می‌کنیم همه‌ی این شیوه‌ها به تمامی اقسام دگراندیشان «صلح‌جو» و «کینه‌توز» تعلق می‌گیرد، اما تنها این شیوه‌ی «دفاع و جهاد» است که در برابر عده‌ای خاص از دشمنان دینی (کافران حربی)، آن‌هم به‌منظور حفظ سلامت و بقای جامعه‌ی ایمانی به وقوع می‌پیوندد؛ امری که خود عین محبت است.

واژه‌های کلیدی: دگراندیش، عهدجدید، قرآن، محبت، هم‌نوع

^۱ - کارشناسی ارشد ادیان و عرفان، دانشگاه تهران، پردیس فارابی

مقدمه:

نوع دوستی یا محبت به هم‌نوع، مفهومی است که ادیان گوناگونی داعیه‌ی آن را داشته یا خواستار ایجاد و توسعه‌ی آن بودند. در این میان، ادیان ابراهیمی و از جمله‌ی آن‌ها، مسیحیت و اسلام نیز از این امر مستثنی نیستند و هر کدام به نوبه‌ی خود، دین‌داری را در سایه‌ی پایبندی به چنین مفهومی تعریف کرده‌اند؛ به گونه‌ای که در شریعت اسلام، بر مبنای روایاتی از جمله: «هل الدین إلا الحب؟: آیا دین جز محبت است؟» دین را همان «محبت» معرفی کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۲۳۷/۶۶-۲۳۸، روایات ذیل تفسیر آیات: ۳۱ آل عمران، ۷ احجرات، ۹ احشر) و در مسیحیت هم محبت به هم‌نوع را «کمال شریعت» می‌دانند. (سیار، ۱۳۹۴ش: رساله به رومیان: ۹/۱۳)

اما از آنجایی که لفظ «هم‌نوع» و «دشمن» در عهد جدید به صورت کلی به کار رفته، این خود درک حدود محبت را نسبت به هم‌نوعان و دشمنانی که مخاطب مسیحیان هستند، دشوار کرده و به چالش می‌کشد؛ چرا که مشخص نیست منظور از هم‌نوع، دقیقاً چه کسی است و منظور از دشمنی که عیسی (ع) یا دیگر پیروانش به محبت نمودن نسبت به ایشان توصیه می‌کنند دقیقاً چه نوع دشمنی است، دشمن شخصی، دشمن عقیده و مذهب صلح‌جو یا آن دشمن ایمانی که اهل آسیب و ضرر رساندن به مؤمنان است؟ بلکه تنها با توجه به سیاق آیات است که می‌توانیم به سنخ‌هایی از هم‌نوع یعنی «هم‌اندیش»، «هم‌کیش»، «دگراندیش» و سنخ‌هایی از دشمن - آن گونه که به آن اشاره خواهیم کرد - دست یابیم.

علاوه بر این باید این نکته را حتماً مد نظر داشت که مفهوم «محبت» در هریک از فرازهای عهد جدید و قرآن، بر مبنای کدام سطح از سطوح معنایی آن مطرح می‌شود؟ در سطح اول این مفهوم که به معنای «دوست داشتن»، یعنی: طالب خوشبختی و سعادت دنیوی و آخروی کسی بودن، تلاش فکری، زبانی، عملی، مستقیم و یا با واسطه برای نفع رساندن و خیرخواهی به اوست یا در سطح دوم آن به معنای «دوست بودن»، یعنی: دوستی کردن، همراه بودن، هم‌پیمان بودن، تأیید کردن (برازش، ۱۳۹۴ش: ۸۰)، تولی و پذیرش ولایت او؟ این پرسش بسیار مهمی است که در مواجهه با هر آیه‌ای که به هر نحوی، امر به محبت یا تعامل محبت‌آمیز می‌کند باید در نظر گرفته شود. در غیر این صورت، آموزه‌ی کلی "محبت و دوست داشتن همه"، ما را در بحث حدود تعامل محبت‌آمیز با هر سنخ از هم‌نوعان که بر مبنای همین سطوح از مفهوم محبت شکل می‌گیرد، بدون برهانی خاص وامی‌گذارد.

همچنین باید در نظر داشت منظور از محبت به دشمن در عهدجدید، نیکی کردن است یا مطلق محبت نمودن و اگر در مواقعی منظور مطلق محبت نمودن است، در چه ساحتی از این مفهوم مطرح می‌شود؟ علاوه بر این‌ها باید دقت داشت میزان محبتی که از احسان، عفو و گذشت، صلح و آشتی نسبت به دشمنان ایمانی حاصل می‌شود، در قالب چه سطحی از مفهوم محبت شکل می‌گیرد؟ طلب سعادت، هدایت و خیرخواهی یا همراهی، هم‌پیمانی و تأیید کردن آن‌ها؟

از این‌رو در ادامه به توضیح مفهوم هم‌نوع «دگراندیش» و اقسام آن در عهدجدید و قرآن پرداخته و شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با ایشان را در این متون و طبق آموزه‌ی «محبت به هم‌نوع» جویا می‌شویم تا در این حین به پرسش‌های فوق نیز پاسخ گوئیم.

همچنین خاطر نشان می‌شود بررسی مقایسه‌ای مفهوم هم‌نوعان «دگراندیش» و شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با ایشان براساس آموزه‌های عهدجدید و قرآن، موضوعی است که می‌تواند به چالش‌های فکری در رابطه با چگونگی حدود تعامل محبت‌آمیز با دگراندیشان و دشمنان دینی کمک شایانی کند؛ امری که نگارنده را با اثری دربردارنده‌ی تمام این خصوصیات مواجه نکرد. از این‌رو منابعی که نگارنده آن‌ها را یافت، هر یک به خصوصیات ویژه‌ای از این موضوع می‌پرداختند؛ از جمله: اثر «بررسی تطبیقی مفهوم محبت در قرآن کریم و عهدجدید» (غزازانی، الهام؛ سروش: ۱۳۹۴ش)، که ذیل آن مبحث «اقسام هم‌نوع» یا شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با هر یک از آنان به ویژه «دگراندیشان» قرار نداشت و یا بخشی دیگر از مقاله‌های لاتین که هر کدام به صورتی مجزا مباحثی چون: مفهوم شناسی «محبت»، «محبت به هم‌نوع»، «محبت به دشمن» و... را براساس آموزه‌های عهدجدید بررسی کرده بودند و در فهرست منابع برخی از آن‌ها را می‌آوریم.

هم‌نوع «دگراندیش» و اقسام آن در عهدجدید و قرآن

در فرهنگ واژگان، «دگراندیش^۱» به معنای کسی است که دارای اندیشه‌ای متفاوت با اندیشه‌ی حاکم بر جامعه است. همچنین می‌تواند به معنای کسی باشد که اعتقادی متفاوت با دیگری دارد. (فرهنگ معین، ذیل واژه‌ی «دگراندیش») از این‌رو، اگر این معنا را به حوزه‌ی دین تعمیم دهیم، به معنی افرادی است که پیرو دین و آیین یکسانی نبوده و از جهت اعتقاد به یک دین واحد، برابر نیستند. درست مثل مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و یا پیروان هر مکتب دیگری در مقابل هم.

اما آنچه جای بحث دارد این است که چنین مفهومی در عهدجدید و قرآن، دقیقاً بر چه کسانی دلالت می‌کند و در واقع ما با چه اقسامی از هموعان دگراندیش در جریان زندگی مطابق با متون مقدس خویش مواجه هستیم؟ پیش از ورود به بحث دقت در یک نکته لازم است و آن این‌که توجه به سنخ عقیدتی افراد در عهدجدید و قرآن یعنی «پایبندی یا عدم پایبندی ایشان در ایمان به خدا»، مبنای چگونگی تعامل محبت‌آمیز مؤمنان با اقسام هموعان (هم‌اندیش، هم‌کیش و دگراندیش) قرار می‌گیرد؛ هم‌چنان‌که عدم پایبندی به این امر، زمینه‌ی بروز دگراندیشان را فراهم می‌کند. با توجه به این مطلب، در ادامه به بررسی اقسام دگراندیشان و شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با هر سنخ از آنان در عهدجدید و قرآن می‌پردازیم.

دگراندیشان صلح‌جو

گروهی از دگراندیشان افرادی هستند که علی‌رغم تفاوت در اعتقاد یا ایمانشان با مسیحیان (عدم باورمندی‌شان به الوهیت مسیح پسر خدا)، درصدد کینه‌توزی یا آسیب رساندن به آنان نیستند؛ بلکه بیش‌تر از حالتی منفعلانه برخوردارند و موضع‌گیری خاصی بر ضد مسیحیان ندارند. اینان کسانی هستند که هنوز به مسیح ایمان نیاورده‌اند و ممکن است بیش‌تر در اثر تعالیم مسیح، به دین او گرایش پیدا کرده و با دیدن معجزاتش ایمان بیاورند. شمار زیادی از سامریان (یوحنا: ۳۹/۴-۴۲)، خانواده‌ای از اهالی جلیل (یوحنا: ۵۳/۴)، زن مشرک کنعانی (متی: ۲۷/۱۵-۲۸) و خیل مردمانی که از شهرهای گوناگون در پی عیسی (ع) روان می‌گشتند (متی: ۲۵/۴) و سپس به او ایمان می‌آوردند از این جمله‌اند. چنین افرادی را در عهدجدید، دگراندیشان «صلح‌جو» می‌نامیم؛ اینان، گروهی از کافران، مشرکان، بت‌پرستان و افرادی دیگر را شامل می‌شوند که به جهت اختلاف عقیده‌شان درصدد آزار دادن و آسیب رساندن به مسیح و مسیحیان یا توطئه علیه آنان نیستند.

در قرآن نیز به همین صورت، دگراندیشان صلح‌جو به افرادی اطلاق می‌شود که به جهت تفاوت و یا اختلاف در عقیده و ایمانشان درصدد آزار دادن، آسیب رساندن به پیامبر(ص) و مسلمانان نیستند. این نوع از دگراندیشان می‌توانند شامل افرادی از گروه کافران، مشرکان، بت‌پرستان و غیر از آنان باشند؛ با این تصور که همه‌ی افراد چنین گروه‌هایی، قصد توطئه و یا همکاری با سران توطئه‌گیشان علیه مسلمانان نداشته‌اند، بلکه برخی از آنان افرادی بودند که تحت تأثیر تعالیم وحیانی پیامبر(ص) قرار گرفته و به جبهه‌ی اسلام می‌پیوستند و یا این‌که مانند آنچه توضیح داده شد، بر ضد مسلمانان موضع‌گیری خاصی نداشته و از شرایط منفعلانه‌ای برخوردار بودند. در واقع آنچه برای این گروه از دگراندیشان مهم است، زندگی با

آرامش، بدون کشمکش و تقابل‌های خون‌بار در کنار سایر دگراندیشان است. خداوند در قرآن با توجه به امکان بیش‌تر هدایت‌پذیری چنین افرادی، از پیامبرش می‌خواهد به کسانی از مشرکان که از او پناه می‌خواهند تا به اصول معارف دین واقف شوند، پناه دهد (توبه/۴). نمونه‌ی دیگر این افراد در قرآن، کسانی هستند که توان جنگ با مشرکین قوم خود را نداشته و از طرفی هم میل نداشتند با مسلمانان قتال کنند و از این حیث اعلام بی‌طرفی می‌کردند (نساء/۹۰). همچنین اهل کتاب و گروهی از آنان که به اعتباری کفار ذمی نامیده می‌شوند در این نوع از دگراندیشان قرار می‌گیرند و خداوند اجازه داده آنان با پرداخت جزیه و پذیرش شرایط آن در کنار مسلمانان، زندگی مسالمت‌آمیز و روابط حسنه داشته باشند (توبه/۲۹)؛ نک: صفایی، بهار ۱۳۸۳، ش ۴۱: ۱۴۸) علاوه بر آن که کفار «غیر حربی» به جهتی که توضیح داده شد، در شمار دگراندیشان صلح‌جو قرار می‌گیرند.

دگراندیشان کینه‌توز (دشمنان دینی)

با بررسی آیات عهدجدید، به نوع دیگری از دگراندیشان دست می‌یابیم و آن مفهوم «دشمن» است که بیش‌ترین ظهورش در آموزه‌ی «محبت به دشمن» قرار می‌گیرد:

«...شنیده‌اید که گفته شده است همنوع خویش را دوست بدار و از دشمنیت بی‌زاری جوی. لیک شما را می‌گویم که دشمنان خویش را دوست بدارید و از برای آزارگرتان دعا کنید...» (نک. متی: ۳۸/۵-۴۸)؛ «... دشمنان خویش را دوست بدارید و بر آنان که از شما بی‌زاری می‌جویند نیکی کنید، از برای کسانی که نفرینتان می‌کنند برکت طلبید و بهر آنان که بر شما افترا می‌زنند دعا کنید. بر آن کس که بر گونه‌ی تو نواخت، گونه‌ی دگر را بگردان از آن که ردایت را ستاند، پیراهن خویش دریغ مدار...» (نک. لوقا: ۲۷/۶-۳۶)

در این زمینه مسأله‌ای وجود دارد و آن این‌که بر اساس دیدگاه ریچارد هورسلی^۱، آموزه‌ی محبت به دشمن، نه به دشمنان سیاسی و خارجی مربوط می‌شود و نه به مسأله‌ی اخلاقی عدم خشونت یا عدم مقاومت در برابر دشمنان (Swartley; Horsley, 1992:72)؛ چراکه او با بررسی زمینه‌ی اجتماعی این آموزه، مشکل را در فقر شدید مردم مخاطب چنین آموزه‌ی می‌داند. همچنین درخواست قرض و بدهی‌های سنگین آن‌ها به وام‌دهندگانشان و ترس مردم از این‌که آرامششان از طریق استثمار ثروتمندان سلب شود؛ چرا که فقیران و گرسنگان در برابر طبقه‌ای مرفه از ثروتمندان قرار داشتند و دهقانان روستایی مجبور بودند زمین‌های خود را در قبال بدهی‌های خویش تسلیم کنند. هورسلی نتیجه می‌گیرد چنین شرایط اقتصادی

1. Ricard A. Horsley

زمینه‌ساز صدور این آموزه در عهدجدید است و عیسی(ع) با طرح چنین فرمان فوری قصد داشت فقیران تاب زندگی در کنار ثروتمندان را داشته باشند و دل‌زدگی‌ها و نفرت‌ها سبب برخورد میان آن‌ها نشود. (Ibid:90-93) بر این اساس، منظور از دشمن، «دشمن شخصی» است نه دشمن اجتماعی یا بین‌المللی. (Swartley; Klassen, 1992:10-11)

دیگر محققان متقاعد شده‌اند لفظ معیاری که در عهدجدید برای واژه‌ی دشمن (the Enemy, the Opponent) وجود دارد، لفظ "εχθρος= echthros" به همان معنای دشمن است (متی: ۴۳، ۱۴/۵؛ مرقس: ۳۶/۱۲؛ لوقا: ۷۱/۱، ۷۴ و...)، اما در مفهوم گسترده‌اش و این‌که وقوع شکل جمع آن، حقیقتاً بر معنایی فراگیر تأکید می‌کند؛ چنانچه تعداد روبه رشد محققان، این واژه را با همان معنای گسترده‌اش (هر نوع دشمنی) در نظر می‌گیرند (Swartley; Klassen, idem: 11; and cf. Walker, "Enemy", 1915: 2/944-945)

طی یک مطالعه‌ی ادبی مهم و بزرگ، ولف‌گانگ کهن^۱ به‌طور متقاعدکننده‌ای در مورد این کاربرد گسترده بحث می‌کند. در نگاه او، قدیمی‌ترین زمینه‌ی فرمان محبت به دشمن که همان فرزند خداوند خوانده شدن و تکرار سرمشق خداوند (عیسی) (در محبت نمودن به انسان‌ها) است^۲، یقیناً با عیسی(ع) و عمل او پیوند می‌خورد. به همین دلیل، چنین زمینه‌ای صراحتاً نشان می‌دهد واژه‌ی دشمن در آموزه‌ی محبت نمودن به دشمنان، فقط محدودی از کوچکی از پیروان مسیح را در بر نمی‌گیرد و قطعاً وعده‌ی فرزند خدا شدن در این دایره‌ی کوچک محصور نمی‌شود؛ بلکه در مورد همه‌ی کسانی که کار می‌رود که دریچه‌ی قلب خود را به سوی پیام برآمده از فرمان خداوندی می‌گشایند و این امری است بدون محدودیت؛ چنانچه دشمنان دینی، سیاسی، شخصی و هر نوع دشمنی در این فرمان مد نظر است. (Cf. Swartley; Klassen, idem). بر اساس دیدگاه او، اولاً تمام کسانی که قصد دارند از هر قوم و ملیتی به فرزندخواندگی خدا درآیند می‌توانند به این حکم عمل کنند و ثانیاً، چنین حکمی به هر نوعی از دشمنان تعلق می‌گیرد. تنها بر اساس این دیدگاه است که می‌توان برداشت کرد مفهوم دشمن در عهدجدید، دشمنان دینی و عقیدتی را هم در برمی‌گیرد و ما نیز بر مبنای این دیدگاه که کاربرد گسترده‌ای را برای معنی واژه‌ی دشمن در نظر می‌گیرد و چنین

1. Heinz-Wolfgang Kuhn

۲. لوقا: ۳۵/۶: «بر خلاف، دشمنان خویش را دوست بدارید و نیکی کنید و بی‌چشمداشت عوض گرفتن وام دهید. آن‌گاه پاداش شما عظیم خواهد بود و پسران خدای تعالی خواهید بود، چه او با حق‌ناشناسان و بدکاران مهربان است.»

کاربردی در میان اکثر محققان امری پذیرفته شده است (Cf. ibid, par:1)، ادامه‌ی مباحث خود را پیگیری می‌نماییم.

اما لفظ دشمن در قرآن، با واژه‌ی «عَدُوٌّ» به کار می‌رود که به معنای تجاوز و منافات التیام است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۵۵۳) اصل ریشه‌ی (عدو) به معنی تجاوز به حقوق دیگران است و از این جهت ضد ولایت و صداقت است؛ چرا که هر ولی، حقوق مولی خویش را حفظ می‌کند. (مصطفوی، ۱۳۶۰ش: ۸/ ۶۳) این معنا در آیات: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» (ممتحنه/ ۱)؛ «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ» (فصلت/ ۳۴)؛ «فَسَجَدُوا لِأَلَّا يْبْلِسَ... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ» (کهف/ ۵۰) به کار رفته، علاوه بر آن که خداوند در آیه‌ی «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (مائده/ ۸۲)، به طور واضح، دشمنان کینه‌توز مؤمنان را معرفی می‌کند.

بنابراین علاوه بر دگراندیشان صلح‌جو، گروه دیگری از دگراندیشان، کسانی هستند که در دلشان نسبت به مخالفان دینی خود بغض و کینه دارند، یا این که در مرحله‌ای شدیدتر، چنین بعضی را در رفتارشان علیه آنان نیز عملی می‌سازند. در اصطلاح، چنین افرادی را دگراندیشان «کینه‌توز» یا «دشمنان دینی» می‌نامیم. بر اساس تعالیم عهدجدید و قرآن، دشمنان دین کسانی هستند که در برابر مسیحیت و اسلام ایستادگی می‌کنند یا علیه این ادیان و پیروانش دست به اقداماتی می‌زنند. این اقدامات از کم‌ترین آزارها و آسیب‌رسانی‌ها گرفته و با شدت بیش‌تری در قرآن، تا قتل انبیا و نابودی پیروانشان ادامه می‌یابد؛ بنابراین تعریف، کسانی که به آزار مسیحیان، مسلمانان و توطئه علیه آنان می‌پردازند، دشمنان دینی و عقیدتی ایشان محسوب می‌شوند.

اما دشمنان دینی، خود شامل زیرمجموعه‌ای از گروه‌های گوناگون است که هر کدام انشعابی از کل این دشمنان به حساب می‌آیند. شواهدی از عهدجدید و قرآن بر وجود این انواع دلالت می‌کنند که در ادامه به توضیح هر یک از آنها ذیل دو عنوان: ۱. منافقان ۲. مشرکان و کافران می‌پردازیم و درعین حال، شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با ایشان را بر مبنای این متون بررسی می‌کنیم.

منافقان

منافقان در عهدجدید و قرآن، به دلیلی گروهی از «هم‌کیشان» و به دلیلی دیگر، گروهی از «دگراندیشان» به حساب می‌آیند و شامل کسانی می‌شوند که اگرچه به خدا ایمان دارند، اما این ایمانشان آن‌ها را به عمل وانمی‌دارد؛ یعنی یا این ایمان در آن‌ها تبدیل به محبت قلبی

نشده و از این رو در عمل، محبتشان را نسبت به خدا یا هموعانشان ابراز نمی‌کنند و بلکه گاهی اوقات، کاری مخالف آن هم انجام می‌دهند؛ یا اگر ایمانشان تبدیل به محبت قلبی شده، بر اساس حبّ نفس، ضعف نفس یا اراده، استکبار، جهالت یا دلایلی دیگر، چنین محبتی را در عملشان آشکار نمی‌کنند. خداوند در قرآن، چنین افرادی را با عنوان «منافق» نام می‌برد (بقره/۸-۷۶، ۲۰۴-۲۰۶؛ نساء/۶۰-۱۴۲، ۶۳-۱۴۵)؛ این افراد بیش از آن که در زمره‌ی هم‌کیشان به حساب آیند، صرفاً از جهت زیست اجتماعی‌شان، با مؤمنان متقی و هم‌کیش اشتراک دارند و بیش‌تر به دلیل عقاید دینی یا اعمال متفاوتشان، در قالب «دگراندیشان» قرار می‌گیرند.

در عهدجدید، با مطالعه‌ی نمونه‌ی برخی مسائل و توصیف حالات افرادی چند می‌توان به وجود چنین کسانی پی برد، مثل: یهودای خیانتگر که عیسی (ع) را تسلیم حکومت وقت می‌کند، درحالی که پیش از آن خود را در زمره‌ی همراهان او می‌نمایاند (انجیل لوقا: ۲۱/۲۲؛ مرقس: ۱۰/۱۴)، پیامبران یا معلّمان دروغین که با آموزه‌های مخالف تعالیم عیسی و سایر رسولان و پیروان او، سعی در گمراه کردن مؤمنان و مردمان دیگر دارند (متی: ۱۵/۷؛ دوم پطرس: ۳/۳؛ اول تیموتئوس: ۳/۶-۱۰)، کاتبان و فریسیانی که در برابر مؤمنان مسیحی یا مردمان دیگر دچار غرور و ریاکاری هستند (متی: ۷-۱/۲۳، ۲۹-۱۳/۲۳) و برخی موارد دیگر.

به طور کلی، شیوه‌ی تعامل با جماعت «منافق» بر اساس آیات قرآن و عهدجدید بر حذر داشتن و دوری از کردار آن‌هاست؛ چنان‌که عیسی (ع) مؤمنان را از خمیرمایه‌ی فریسیان و صدوقیان بر حذر می‌دارد و خود به همراه پولس با بیان ویژگی‌های پیامبران و معلّمان دروغین، مردم را از گرایش به سمت آنان باز می‌دارند و با به تصویر کشیدن غرور و ریاکاری کاتبان و فریسیان، جایگاه پست آنان را در میان مؤمنان بارز می‌سازند تا کسی به روش آنان متمایل نشود. (نک. عهدجدید، ذیل آیات فوق) همچنان‌که پولس در نامه‌ی خود به کورنتیان سفارش می‌کند: «با آن کس که نام برادر بر خود دارد (یعنی عضو جماعت مسیحی است) و عیاش و مال‌دوست و بت‌پرست و ناسزاگو و میگسار یا طمع‌ورز است، هم‌نشینی مکنید و با چنین انسانی تناول نیز مکنید». (اول کورنتیان: ۱۱/۵) در قرآن هم خداوند با ظرافت تمام، ویژگی‌های منافقان را بیان می‌کند و مردم را به دوری از آنان که کردارشان بسی گمراه‌کننده است سفارش می‌نماید: «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ...» (نساء/۶۳؛ نیز نک. ذیل آیات قرآنی فوق و نساء/۱۴۰، ۸۱؛ مائده/۴۲)؛ چرا که آنان قصد دارند مؤمنین را متضرر سازند و در حقیقت، آرزوی خیری برای مؤمنان ندارند (نساء/۸۹، ۸۳). از این رو ظاهراً محبت مؤمنان نسبت به آن‌ها، در حدّ

دعوت نمودنشان به راه هدایت و نهایتاً، گذشت، گفتار و کرداری نیک در برخورد با آنان خلاصه می‌شود (نساء/۶۳؛ اعراف/۱۹۹).

بنابراین، اگرچه عهدجدید و قرآن به محبت، نیکی و احسان نسبت به دشمنان سفارش می‌کنند، اما باید توجه داشت که در چنین مواردی، مفهوم محبت اولاً در سطح مقدماتی‌اش یعنی دوست داشتن همه‌ی انسان‌ها و خیرخواهی برای ایشان از هر جهت واقع می‌شود و ثانیاً اگر منظور از محبت همان نیکی است باید آگاه باشیم که بر اساس این متون، نیکی نسبت به همگان امری ستودنی است و ایمان یا عدم ایمان افراد در آن شرط نیست^۱.

بی‌ایمانان (کافران و مشرکان)

واژه‌ی "Unbeliever" در عهدجدید و در نه مورد، بیان‌گر واژه‌ی یونانی "apistos" به معنای «بی‌ایمان»^۲ است و در شش فراز دیگر (که همه‌ی این موارد به اضافه‌ی نه مورد اخیر در اول و دوم کرنتیان موجود است؛ مثال: اول کرنتیان: ۶/۶؛ ۱۲/۷-۱۵؛ ۲۲/۱۴-۲۴؛ دوم کرنتیان: ۴/۴؛ تیتوس: ۱۵/۱؛ مکاشفه: ۸/۲۱ و...)، واژه‌ی "Unbeliever" نشان‌گر کافران، مشرکان یا بت‌پرستانی است که به دین جدید نگرویده‌اند^۳ تا این که چنین واژه‌ای آن‌ها را از گرویدگان به دین جدید، متمایز کند. ("Unbeliever", 1915: 5/3033) در بخش‌های دیگری از عهدجدید (لوقا: ۴۶/۱۲؛ تیموتئوس: ۱۵/۱؛ مکاشفه: ۸/۲۱)، این واژه به معنای عدم باورمندی است که از مقاومت اخلاقی در برابر خدا ناشی می‌شود. (Ibid).

همچنین برخی از ترجمه‌های فارسی موجود (اعم از ترجمه‌ی تفسیری، مژده، ذری و هزاره‌ی نو)، واژه‌ی "Gentiles" را در عهدجدید به معنی «بیگانگان و اجنبیان» ترجمه می‌کنند؛ این معنی ظاهراً بر همه‌ی انسان‌هایی دلالت می‌کند که هنوز به دین مسیحیت نگرویده‌اند. این واژه در نسخه‌ی استاندارد آمریکایی و در تطبیق با ترجمه‌های فارسی موجود از عهدجدید (اعم از ترجمه‌ی پیروز سیار، هزاره نو، تفسیری، مژده)، برابر معانی دیگری همچون: «مشرک، کافر و بت‌پرست» قرار می‌گیرد (متی: ۴۷/۵؛ ۷.۳۲/۶؛ ۵/۱۰) و واژه‌ی "idolaters" نیز در این نسخه به معنای «بت‌پرست» می‌باشد (اول کرنتیان: ۱۰/۵؛ ۹/۶؛ ۷/۱۰؛ مکاشفه: ۸/۲۱؛ ۱۵/۲۲).

۱. «... دشمنان خویش را دوست بدارید و بر آنان که از شما بی‌زاری می‌جویند نیکی کنید...» (لوقا: ۲۷/۶-۳۵)؛ «خدا شما را از نیکی کردن و عدالت نسبت به کسانی که در کار دین با شما ننجیدند و شما را از دیارتان بیرون نکردند باز نمی‌دارد زیرا خدا عدالت پیشگان را دوست دارد.» (ممتحنه/۸)؛ (نیز نک. گالاتیان: ۱۰/۶؛ رومیان: ۱۷/۱۲-۲۱؛ اول پطرس: ۱۷/۲؛ آل عمران/۱۵۹؛ توبه/۶، ۱۲۸؛ کهف/۶).

2. "faithless," "without faith"

3. unconverted pagan

در عهد جدید میان بی‌ایمانان با مسیحیان، تقابل و عداوت آشکاری دیده نمی‌شود؛ بلکه از میان آنان بیش‌تر یهودیان هستند که علیه مسیح دست به اقداماتی می‌زنند. از این جهت براساس آیات عهدجدید، به‌سختی می‌توان بی‌ایمانان را در زمره‌ی دشمنان دینی مسیحیان به حساب آورد، اگرچه یهودیان از این امر مستثنی هستند.

مسیح، پیروانش را به دوری از راه مشرکان فرامی‌خواند: «راه مشرکان را در پیش مگیرید و به شهر سامریان درمیایید؛ بلکه بیش‌تر به سوی میش‌های گم‌شده‌ی خاندان اسرائیل روید» (متی: ۵/۱۰-۶)؛ علاوه بر آن که پولس در مورد شیوه‌ی تعامل با بی‌ایمانان، به اهالی کُرنت توصیه می‌کند: «با بی‌ایمانان به زیر یوغ ناساز مروید؛ زیرا دادگری را با بی‌دینی چه نسبتی است؟ نور را با ظلمت چه وصلتی است؟ مسیح را با بلیعار چه موافقتی است؟ مؤمن را با بی‌ایمان چه مشارکتی است؟ معبد خدای را با بت‌ها چه موافقتی است؟ باری، ما معبد خدای زنده هستیم». (دوم کورنتیان: ۱۴/۶-۱۶)

همچنین یهودیان و از میان آن‌ها دو فرقه‌ی کلامی فریسیان و صدوقیان، از دیگر مخالفان مسیح به شمار می‌رفتند. در این میان ظاهراً فریسیان به همراه کاهنان اعظم، بیش‌تر درصدد دستگیری و به دام انداختن عیسی (ع) بودند (نک. متی: ۱۸/۲۰-۱۹؛ مرقس: ۶/۳ و...) و یهودیان او و پولس را مورد آزار خود قرار می‌دادند: «آن مرد یهودیان را آگهانید که عیسی سلامت را بر او بازگردانده است. از این‌روی، یهودیان عیسی را آزار کردند: زیرا این کارها را در روز سَبَّت می‌کرد» (یوحنا: ۵/۱۵-۱۸ نیز نک. اعمال رسولان: ۵/۱۳؛ مرقس: ۳۳/۱۰-۳۴ و...) و فریسیان زمانی که شفا دادن مردی را در روز سَبَّت توسط عیسی (ع) دیدند، برای هلاکتش به شور نشستند (متی: ۱۴/۱۲)؛ اما از میان آنان تنی چند هم هواداری او را کردند (لوقا: ۳۱/۱۳). عیسی (ع) پیروان خویش را از خمیرمایه‌ی فریسیان و صدوقیان بر حذر می‌دارد (متی: ۶/۱۶؛ مرقس: ۱۵/۸؛ لوقا: ۱/۱۲) و از آن‌ها می‌خواهد به هرچه کاتبان و فریسیان برای آن‌ها می‌گویند گوش فرا دهند و آن‌ها را به جای آورند اما کردار ایشان را در پیش نگیرند (متی: ۲۳/۱-۳). او همچنین هفت نفرین خود را بر کاتبان و فریسیان ریاکار روا می‌دارد (متی: ۲۳/۱۳-۲۲).

در قرآن گرچه از مشرکان، کافران یا اقوام غیرعربی، همچون یهودیان و نصرانی‌ها صحبت شده، اما لفظ «بیگانه» یا «غریب» برای آنان به کار نرفته است. (شبانی؛ کندی؛ هوشنگی، تابستان ۱۳۹۵: ۱۷) «کفر» در لغت به معنی پوشاندن شیء است و به دو نوع تقسیم می‌شود: اول، کفران نعمت که به معنی پوشاندن آن از طریق ترک شکرگزاری است و دوم که بزرگ‌ترین نوع کفر است به معنی انکار وحدانیت خداوند، شریعت او، نبوت رسولانش و یا انکار

هر سه است؛ کفران بیش‌تر در انکار نعمت (نمل/۴۰؛ بقره/۱۵۲؛ ابراهیم/۷ و...) و کُفر بیش‌تر در انکار دین به کار می‌رود (نساء/۱۵۰-۱۵۱؛ أنعام/۸۹؛ زمر/۳ و...) و کُفور (إسراء/۹۹؛ فرقان/۵۰) در هر دو معنا. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱/ ۷۱۴-۷۱۵) بنابراین در قرآن، کافر به کسی اطلاق می‌شود که یا وحدانیت خداوند، شریعت و نبوت رسولانش را انکار می‌کند، یا از نعمت‌های خداوند ناسپاسی می‌کند و یا منکر همه‌ی این‌هاست. لازم به ذکر است که گروه کافران در قرآن به دو دسته‌ی «حربی» و «غیر حربی» تقسیم می‌شوند. کافران غیر حربی، در صدد جنگ و آزار مؤمنین نیستند، حال آن‌که کافران حربی در نقطه‌ی مقابل آن‌ها قرار داشته و کفرشان آن‌ها را به سوی جنگ و کشتار مؤمنین می‌کشاند. آنان در تقابل و دشمنی آشکار با مؤمنان قرار دارند و در صدد متضرر ساختن یا نابودی ایشان‌اند؛ از این‌رو خداوند صراحتاً کافران حربی را دشمن مؤمنان معرفی می‌کند و به اجتناب از دوستی با آنان توصیه می‌نماید: «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» (نساء/۱۰۱؛ نیز نک. همان: ۱۰۲)؛ «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران/۲۸).

اما مشرکان در قرآن به کسانی اطلاق می‌شود که کسی یا چیزی را برای خداوند یا در امر آفرینش (شرک در خالقیت) یا در امر تدبیر امور عالم (شرک در مدبریت) و یا در امر عبادت و پرستش (شرک در عبودیت) شریک قرار می‌دهند. مشرکان بت‌ها و اربابانشان را ضار و نافع و اداره‌کننده‌ی عالم می‌دانستند و از این‌رو آن‌ها را عبادت می‌کردند. (رک. قرشی، ۱۳۷۱ش: ۲۰-۲۵) آنان به تبعیت از سرکردگانشان، به خاطر ایمان نداشتن به خدا و رسولانش با مؤمنان سر نزاع و ستیزه داشتند و از این‌رو خداوند آنان را به همراه یهودیان، از سرسخت‌ترین دشمنان دینی مؤمنان معرفی می‌کند: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (مائده/۸۲).

گروه دیگر، یهودیان‌اند که به پیامبر پس از خود، حضرت عیسی (ع) نیز ایمان نیاوردند و همچنان خود را قوم برگزیده‌ی خدا و فرزندان او دانسته (بقره/۸۰؛ مائده/۱۸)، از پذیرش پیامبر اسلام و دین او نیز سرباز زدند و به طُرق گوناگون در صدد آزار و گمراهی مؤمنان برمی‌آمدند (آل عمران/۹۹، ۱۱۱؛ بقره/۱۳۵؛ نساء/۱۶۰-۱۶۱).

خداوند در قرآن طی آیات زیر، مؤمنان را به صورت مطلق، از مودت و دوستی با کافران، مشرکان، یهود و نصاری نهی می‌کند:

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...» (آل عمران/۲۸) «... وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (أنعام/۱۰۶)؛ «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَى

قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» (توبه/۱۱۳) «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...» (مائده/۵۱)

با نظر بدوی به آیات فوق و بدون فحوص از مخصص، می‌بینیم توالی کفار به طور مطلق مورد نهی است؛ اما با جست‌وجو از مخصص می‌بینیم آیاتی نیز وجود دارد که دایره‌ی این اطلاق را تنگ می‌کند مانند آیه‌ی «لَا يَنْهَاكُمْ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ...» (ممتحنه/۸) که جواز تعامل محبت‌آمیز مؤمنان را البته با کافران «غیر حربی»، در بُعد احسان نمودن و معامله‌ی به عدل با آنان، صادر می‌کند. (بام افکن، ۱۳۹۴: ۶۱) کلمه‌ی "بر" که مصدر فعل "تبروهم" است، به معنای احسان است و معنای آیه این است که: خدا با این فرمانش که فرمود: "دشمن مرا و دشمن خود را دوست نگیرید" (ممتحنه/۱) نخواسته شما را از احسان و معامله به عدل با آن‌هایی که با شما در دین قتال نکردند و از دیارتان اخراج نکردند، نهی کرده باشد، برای این که احسان به چنین کفاری خود عدالتی است از شما و خداوند عدالت‌کاران را دوست می‌دارد. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۰۰/۱۹)

علت نهی هم بدان دلیل است که غالباً ولایت مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است؛ در نتیجه اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم خواهناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم، امتزاج روحی هم ما را می‌کشاند به این که رام آنان شویم، و از اخلاق و سایر شؤون حیاتی آنان متأثر گردیم، (زیرا که نفس انسانی خوپذیر است) (همان: ۳/۲۳۶-۲۳۷) از این جهت مؤمنان نباید کافران را به عنوان ولی و فردی نزدیک یا سرپرست امورشان قرار دهند، هر چند از حیث خویشاوندی، نزدیک‌ترین افراد به آنان باشند (توبه/۲۳)؛ حال آن که می‌توانند از میان مؤمنان، ولی، دوست نزدیک و سرپرستی برای خود اختیار کنند (آل عمران/۲۸؛ نساء/۱۳۹، ۱۴۴)؛ همچنان که نباید آنان را به جای مؤمنان، محرم و همراز خویش گیرند (آل عمران/۱۱۸)؛ بنابراین در رابطه با کفار غیر حربی، همان‌گونه که توضیح داده شد، فقط عدالت و نیکی جایز است و غیر این دو تحت عمومات نهی باقی می‌ماند، مثل رکون و تکیه به ظالمان در موارد گوناگون که ظالمان اعم از کفاراند (هود/۱۱۳) و یا رابطه‌ای که مؤمن با کافر برقرار کند و ذلت مؤمن از آن احساس شود و این که مؤمن بخواهد از راه رابطه با کفار، کسب عزت نماید (مائده/۵۲) که این دو مورد نیز در آیات نهی شده است. (بام افکن، ۱۳۹۴: ۶۲)

در خلال این مبحث، توجه به این نکته نیز ضروری است که عدم دوستی با کافران در عهدجدید و قرآن، به معنای سطح دوم مفهوم محبت یعنی دوست نبودن: دوستی و همراهی نکردن، هم‌پیمان نبودن، تأیید نکردن و در واقع عدم توالی و پذیرش ولایت ایشان است؛

درحالی‌که معنای سطح اول یعنی طالب سعادت دیگران بودن و هرگونه تلاش خیرخواهانه برای هدایت و اصلاح آنان، همچنان به قوت خود باقی است.

شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با «دگراندیشان»

از آنجایی‌که درصد دگراندیشان صلح‌جو نسبت به آن دسته از دشمنان دینی که قصد متضرر ساختن جبهه‌ی ایمانی مخالف خود را دارند بیش‌تر است و نیز از آنجایی‌که شیوه‌های تعامل با دگراندیشان قابلیت تعلق به هر دو گروه از ایشان را دارد، بنابراین اکثر آن‌ها به صورت عام بر هر دو گروه تعلق می‌گیرد، به جز شیوه‌ی دفاع و جهاد که صرفاً در برابر کافران حربی و متجاوز به کار می‌رود و به آن‌ها اختصاص می‌یابد. علاوه بر این، همه‌ی شیوه‌هایی که در ادامه بیان می‌کنیم، نسبت به دگراندیشان صلح‌جو، در هر دو سطح از مفهوم محبت واقع می‌شود، حال آن‌که نسبت به دگراندیشان کینه‌توز (دشمنان دینی)، رعایت چنین اموری در سطح اول از این مفهوم قرار می‌گیرد. از این‌رو، توجه به این دو سطح از مفهوم محبت، به حل بسیاری از شبهات رفتاری ما با انواع هم‌نوعان کمک شایانی خواهد کرد.

محبت و احسان

اولین سطح معنایی محبت، یعنی دوست داشتن: طالب خوشبختی و سعادت دیگران بودن و هرگونه تلاش خیرخواهانه برای آنان، سبب می‌شود حدّ اعلی خیرخواهی که همان نیکی و احسان نمودن است، در حقّ دگراندیشان نیز محقق شود. آموزه‌ی «محبت به دشمن» در عهدجدید، به خوبی چنین مفهومی را منتقل می‌کند:

«... دشمنان خویش را دوست بدارید و بر آنان که از شما بی‌زاری می‌جویند نیکی کنید... و اگر نیکی کنندگان خویش را نیکی کنید، شما را چه فضیلتی خواهد بود؟ گنهکاران نیز چنین می‌کنند... برخلاف، دشمنان خویش را دوست بدارید و نیکی کنید و بی‌چشمداشت عوض گرفتن وام دهید...» (لوقا: ۲۷/۶-۳۵)؛ «بدی هیچ‌کس را با بدی پاسخ مگویید و آنچه را در نظر جمله‌ی آدمیان نیکو است، در دل داشته باشید... بلکه اگر دشمن تو گرسنه است، او را غذا بده؛ اگر تشنه است، او را آب بنوشان؛ با این کار، بر سر او اخگرهای سوزان خواهی انباشت. مگذار مغلوب بدی شوی، بلکه با نیکی بر بدی ظفر یاب.» (رومیان: ۱۷/۱۲-۲۱)

در قرآن هم در مورد احسان و نیکی به دشمن می‌خوانیم: «وَلَا تَسْتَوِيَ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت/۳۴)؛ نیز نک. مؤمنون/۹۶؛ عد/۲۲؛ فرقان/۶۳؛ قصص/۵۴). خداوند در این آیات فرمان می‌دهد که بدی دیگران و از جمله دشمنان را به بهترین راهش دفع کنیم و معنای آن این است که بدی را با خصلتی که

مقابل آن است دفع نماییم. مثلاً باطل آنان را با حقی که نزد خود داریم دفع کنیم نه با باطلی دیگر و جهل آنان را با علم و هم‌چنین هر بدی دیگرشان را با خوبی مناسب آن دفع نماییم (طباطبایی، ۱۳۷۴ش: ۱۷/ ۵۹۴) و تازه از بین خوبی‌ها خوب‌تر آن‌ها را انتخاب کنیم، مثل این‌که اگر بدی آنان به صورت آزار و اذیت است، ما به ایشان احسان کنیم و منتها درجه‌ی طاقت خود را در احسان به ایشان مبذول داریم. (همان: ۱۵/ ۹۲) نتیجه‌ی چنین امری این است که ناگهان خواهیم دید همان دشمن، آن‌چنان با ما دوست می‌شود که گویی علاوه بر دوستی، شفقت هم دارد. (همان: ۱۷/ ۵۹۵) این در حالی است که احسان به دشمن، با برائت از اعمال و طریق ناشایست او دو امر مجزاست (الراضی، ۱۴۳۷ق: ۲۴۸) و همان‌طور که توضیح داده شد، به‌گونه‌ای است که سبب رقت قلب و گرایش او به طریق هدایت می‌شود. علاوه بر این، اختلاف در دین و عقیده میان انسان‌ها، تا زمانی که فرد یا گروهی از آنان با مؤمنان به محاربه نپرداخته‌اند، مانع از نیکی و احسان مؤمنان به آنان نمی‌شود (ممتحنه/۸) و از این‌رو ملاحظه می‌کنیم گستره‌ی احسان به حدی است که حتی نسبت به دشمنان نیز محدود نمی‌شود. محبت، عفو و گذشت

فرازهایی از عهدجدید و قرآن که به این عنوان اختصاص دارند، در مورد تعامل با همه‌ی انسان‌ها از هر دین و با هر عقیده‌ای به کار رفته‌اند. هم‌چنین عفو و گذشت، از شیوه‌های رایج و انسان‌ساز در برخورد با دشمنان شخصی، دینی و غیر از آن است؛ آن‌گونه که در عهدجدید می‌خوانیم: «اگر کسی از دیگری شکوه‌ای دارد، یکدیگر را تاب آورید و ببخشاید؛ خداوند شما را بخشوده است، شما نیز چنین کنید» (کولسیان: ۱۳/۳؛ نیز نک: لوقا: ۳۷/۶؛ یوحنا: ۲۳/۲۰؛ افسسیان: ۳/۴) و از این حیث می‌بینیم عفو و بخشش، به عنوان پیروی از شیوه‌ی خداوند در برخورد با خطاهای انسانی به حساب می‌آید.

آیات زیادی هم در قرآن به این اصل در تداوم روابط انسانی اشاره می‌کند و آن را مقوم ایجاد روابط مهرورزانه می‌داند (نک: بقره/۱۰۹، ۲۳۷؛ آل عمران/۱۳۴، ۱۵۹؛ نساء/۱۴۹؛ مائده/۱۳ و...)؛ از آنجایی که بخشش، روحیه‌ای فارغ از تعلقات را می‌طلبد و پیروی از صفت غفرانیت خداوندی است، در درجه‌ی اول، خداوند آن را به فرستاده‌اش توصیه می‌نماید: «...از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه...» (آل عمران/۱۵۹؛ نیز نک: مائده/۱۳) و بلکه کمال گذشت را ابتدا از ایشان و سپس از تمام ما خواستار است: «فَاَصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»: پس [در برابر ناهنجاری‌های مردم] گذشتی کریمانه داشته باش. (حجر/۸۵) و «فَاَصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ» (زخرف/۸۹). «صَفْح» به معنای ترک مؤاخذة است، مانند عفو، و لیکن از عفو بلیغ‌تر و رساتر است. چون گاهی می‌شود که انسان عفو می‌کند ولی صفح نمی‌کند. «صَفْح» یعنی روی خوش نشان دادن، یعنی علاوه

بر اینکه او را عفو کردم روی خوش هم به او نشان دادم. (طباطبایی؛ ۱۴۱۷ق: ۱۲/۱۹۰) البته این بیان، هیچ‌وقت به معنای زیر بار ظلم رفتن و ستم دیدن نیست بلکه کارکرد عفو و گذشت، إمحاء بدی‌هاست نه ترویج آن‌ها؛ همچنان‌که باید همیشه سبب بیداری روح انسانیت و نوع‌دوستی باشد و از موضع اقتدار مطرح شود نه از موضع ضعف و دشمن‌هراسی.

محبت، صلح و آشتی

واژه‌ی عبری *šālôm* که بر مفهوم «صلح» دلالت دارد، در ترجمه‌ی هفتادی اغلب معادل لفظ یونانی *eirēnē* ترجمه شده و دارای یک دامنه‌ی معنایی وسیع است از جمله مفاهیم: جامعیت یا کمال، موفقیت، تکمیل، تمامیت، هماهنگی و توازن، امنیت و رفاه. اصطلاح *eirēnē* در تمام مکتوبات عهدجدید، به جز رساله‌ی اول یوحنا وارد می‌شود. این اصطلاح گاهی در مفهوم کلاسیک و برای مشخص کردن اوضاع و شرایط نظم و قانون و یا نبود جنگ به کاربرده می‌شود و بیش‌تر به معنای برخورداری از آسایش در پرتوی چنین اموری است (متی: ۳۴/۱۰؛ لوقا: ۲۱/۱۱، ۳۲/۱۴؛ اعمال رسولان: ۲۰/۱۲)؛ اما علاوه بر این معنا معمولاً برای اشاره به تجربه‌ی «نجات و رستگاری» به کار برده می‌شود. (Gillman, "Peace (in the Bible)", 2003: 11/49) به عنوان مثال و در ارتباط با معنای کلاسیک این واژه، در فرازهایی از اعمال رسولان می‌خوانیم: «هرودس با مردم صور و صیدا سخت سر ستیز داشت. اینان با توافق یکدیگر، برابر او رفتند و پس از همدل ساختن بلاستوس، پرده‌دار پادشاه، خواستار صلح شدند»؛ «پولس را بخواندند و تروتولس اتهام را با این عبارت آغاز کرد: آسایش کاملی را که به برکت وجود تو از آن برخورداریم، و اصلاحاتی را که این ملت مرهون عنایت تو است، از هر حیث و در همه‌جا، ای فلیکس معظم، شکرگزار و به دیده‌ی منت پذیراییم» (اعمال رسولان: ۲۰/۱۲؛ ۲/۲۴).

به پیروان مسیح تعلیم داده می‌شود که در بین خود، صلح و آرامش و صفا داشته باشند؛ یعنی جامعه‌ای از صلح تشکیل دهند (مرقس: ۵۰/۹) و هنگام برهم‌خورده شدن صلح اجتماعی، پیش از پرداختن به عبادت و ستایش، در جست‌وجوی مصالحه و آشتی میان خود باشند (متی: ۲۳/۵-۲۶، ۱۸/۱۵-۲۰). پیروان مسیح، برای آوردن صلح و سلامت به مأموریت فرستاده می‌شوند، اما فقط آن کسی که گیرنده‌ی رستگاری است، چنین سلامتی را دریافت می‌کند و آن‌هایی که این‌گونه نیستند، مورد قضاوت الهی قرار می‌گیرند (متی: ۱۳/۱۰؛ نیز نک. اعمال رسولان: ۳۶/۱۰). آن کسانی هم که علیه عیسی (ع) قصد و نیت دارند، می‌توانند در انتظار شمشیر باشند نه صلح (متی: ۳۴-۳۶/۱۰). (Cf. *ibid*).

پولس، مخاطبان خود را تشویق می‌کند که نه فقط با سایر مؤمنان (رومیان: ۱۹/۱۴؛ اول کرنتیان: ۱۵/۷؛ دوم کرنتیان: ۱۱/۱۳)، بلکه با همه‌ی افراد در صلح باشند (رومیان: ۱۸/۱۲) و به این صورت از مؤمنان خواسته می‌شود که صلح را ترویج کنند (یعقوب: ۱۸/۳؛ نک. متی: ۹/۵)؛ میان خودشان، بیگانگان (عبرانیان: ۱۴/۱۲) و حتی میان دشمنانشان (اول پطرس: ۱۰/۳-۱۲). همچنین، خدا خدای صلح است (اول کرنتیان: ۳۳/۱۴؛ نیز نک. رومیان: ۳۳/۱۵، ۲۰/۱۶؛ اول تسالونیکیان: ۲۳/۵) و مسیح، خودش همان صلح در میان آن‌هاست (افسیان: ۱۴/۲). (Ibid: 49-50)

در قرآن هم ریشه‌ی (صلح) به معنای از بین بردن نفرت میان مردم به کار می‌رود؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۱/۴۸۹) که گاهی به معنای برطرف کردن کدورت‌های خانوادگی است: «وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ...» (نساء/۱۲۸)؛ «وَإِنْ تَسْتَيْعُوا أَنْ تُعَدِّلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ... وَإِنْ تَصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء/۱۲۹)؛ و گاهی به معنای رفع کدورت میان اعضای جامعه‌ی ایمانی: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا...» (حجرات/۹)؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» (حجرات/۱۰).

همچنین واژه‌ی «صلح» در قرآن با ریشه‌ی (سلم) در یک راستا قرار می‌گیرد؛ چنانچه ابن منظور نیز به این مطلب اشاره می‌کند که صلح همان «سلم» است. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ۵۱۷/۲) در کتب لغت، (سلم، سلم، سلم و سلام)، همگی به معنی سلامت و برکنار بودن از جمیع آفات ظاهری و باطنی است که از این حیث بر معنای صلح نیز دلالت می‌کنند؛ (نک. مصطفوی، ۱۳۶۰ش: ۵/۱۸۸-۱۸۹؛ راغب اصفهانی، پیشین: ۴۲۱، ۴۲۳؛ ابن منظور، پیشین: ۱۲/۲۸۹-۲۹۲) همچنان که در کتاب العین نیز واژه‌ی سلم به: (ضد جنگ) معنا می‌شود. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ۲۶۶/۷)

مفسرین در تحلیل معنای سلم که در آیه‌ی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً...» (بقره/۲۰۸) به کار رفته، نظرات متعددی بیان کرده‌اند؛ گروهی صرفاً آن را تسلیم، اسلام و اطاعت در برابر خداوند متعال معنا کرده و گروهی دیگر آن را به معنای صلح تفسیر می‌نمایند. (افتخاری؛ محمدی سیرت، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ش ۱۲: ۶۳) علامه طباطبایی و مرحوم طبرسی در این زمینه دیدگاه مشابهی دارند و منظور از سلم را در این آیه، تسلیم شدن در برابر خدا و رسولش و اطاعت و فرمان‌بری از خدا می‌دانند؛ به عنوان امری که متعلق به مجموع امت است. (طباطبایی، پیشین: ۱۵۱/۲؛ طبرسی، ۱۳۶۰ش: ۲۷۰/۲) اما دیگر مفسران این واژه را علاوه بر معنای فوق، در معنای صلح نیز تفسیر کرده‌اند. (نک. مکارم شیرازی، ۱۳۷۴ش: ۸۱/۲-۸۲) از دیدگاه آیت الله جوادی آملی، منظور از «سلم» در این آیه، صلح و سازش و اتحاد و برادری در درون

حوزه‌ی اسلامی است، نه دعوت به اسلام؛ چون آیه خطاب به مؤمنان است و آنان را در محدوده داخلی ایمان و اسلام به انقیاد و اتحاد همگانی فرامی‌خواند و از تفرقه بازمی‌دارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹ش: ۱۰/ ۲۶۸-۲۶۹)

بر اساس تعاریف فوق، صلح و سلّم در این آیه دارای ابعاد درونی است و صرفاً به عالم بیرون و عینی متوقف نشده است؛ چرا که ورود به فضای سلّم و صلح، در سایه‌ی ایمان امکان‌پذیر است. علاوه بر این واژه‌ی «کافّه» در آیه به معنای جمیع است و از این رو، حکم سازش و زمینه‌سازی صلح را برای آحاد مؤمنان مدّ نظر قرار می‌دهد و آن را وظیفه‌ای همگانی می‌داند. (نک. افتخاری؛ محمدی سیرت، پیشین: ۶۵)

علاوه بر این‌ها واژه‌ی «سلّم» (به فتح سین) در آیه‌ی «... فَإِنْ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلْمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا» (نساء/ ۹۰) گویای صلحی است که یک طرف آن را مسلمانان و طرف مقابل را کفار و دشمنان دین اسلام تشکیل می‌دهند؛ درحالی‌که این واژه (به کسر سین) - همان‌طور که ملاحظه شد- در جامعه‌ی دینی رخ می‌دهد و امری درون دینی است (بقره/ ۲۰۸). بنابراین مفهوم سلّم دارای دو سطح درونی و بیرونی است. سطح درونی ناظر به ارتباطات داخلی جامعه‌ی ایمانی است و سطح بیرونی، ناظر به تقابل جامعه‌ی ایمانی با غیر ایمانی، مثل کفر و نفاق. (همان: ۶۸) همچنین آیه‌ی «وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا...» (أنفال/ ۶۱)، بر اصل پذیرش پیشنهاد صادقانه‌ی صلح تأکید می‌کند و نیز بر جواز صلح با کفار، وقتی که مصلحت مسلمانان در آن باشد؛ همچنان‌که بر صلح بیرونی میان جامعه‌ی ایمانی و غیر ایمانی هم اشاره می‌کند. (همان: ۷۰-۷۱)

مطالبی که تاکنون در موضوع فوق بیان شد، بیان‌گر آن است که «صلح»، از آموزه‌ها و شیوه‌های مهمّ تعامل با دگراندیشان، به ویژه دشمنان دینی در عهدجدید و قرآن است؛ اگرچه از تأثیر به سزای آن میان هم‌کیشان و حتی هم‌اندیشان نیز نمی‌توان غافل شد.

محبت، دفاع و جهاد

این شیوه از تعامل، صرفاً به آن دسته از دگراندیشان و دشمنان دینی اختصاص پیدا می‌کند که درصدد متضرّر ساختن جامعه‌ی مؤمنان و یا در مرحله‌ای شدیدتر، خواستار ریشه‌کن کردن جبهه‌ی مؤمنان یا براندازی نظام جامعه‌ی ایمانی هستند. در واقع آنان کسانی هستند که به هر نوع از شیوه‌ی تعامل محبت‌آمیز مؤمنان با ایشان - که پیش‌تر به آن اشاره شد- راضی نشده و جز آسیب رساندن به مؤمنان، غلبه بر آنان یا ریختن خونشان، تصمیم دیگری ندارند.

در عهد جدید و قرآن که اساس همه‌ی تعلیم، آموزه‌های انسان دوستانه و شیوه‌های تعامل محبت‌آمیز با اقسام هم‌نوعان، «ایمان به مسیح یا خدای یگانه» معرفی می‌شود، شاهد آنیم که بر حفظ چنین تعلیمی هم تأکید می‌شود. بر اساس آموزه‌های این متون، «ایمان» آن حیات پاک و حقیقی است که مؤمنان بدان فراخوانده شده (گالاتیان: ۵/۴؛ ۵/۵؛ افسال/۲۴؛ نحل/۹۷) و بنابراین مؤمنان حقیقی، دفاع از حیات دینی و جامعه‌ی ایمانی خویش را که حقی مسلّم از حقوق فطری و انسانی آن‌هاست، امری واجب‌الاجرا و غیرقابل‌إغماض می‌دانند.

در عهد جدید و از نظر عیسی (ع) حفظ ایمان به حدّی اهمیت دارد که ممکن است سبب رویارویی افراد با یکدیگر شود؛ اگرچه این افراد، از خویشاوندان نزدیک فرد به شمار روند: «مپندارید که آمده‌ام تا صلح را بر زمین آورم؛ نیامده‌ام تا صلح آورم، بلکه آمده‌ام تا شمشیر آورم. چه آمده‌ام تا مرد را با پدرش، دختر را با مادرش و عروس را با مادر شوهرش رویاروی سازم: دشمنان هر کس اعضای خانواده‌اش خواهند بود» (متی: ۱۰/۳۴-۳۶)؛ یا این‌که چنین ایمانی می‌تواند سبب شود فرد مسیحی در راه آن، جان خویش را از دست بدهد: «...آن کس که صلیب خویش برنگیرد و از پی من روان نشود، سزاوار من نباشد. آن کس که جان خویش بیابد، آن را از کف خواهد داد و آن کس که به سبب من جان خویش از کف بدهد، آن را خواهد یافت» (متی: ۱۰/۳۸-۳۹). او به پیروانش توصیه می‌کند برای حفاظت از خویشتن در دنیایی که دشمن گشته است، تدابیر امنیتی لازم را بیندیشند و اگر شده ردای خود را بفروشند تا شمشیری برای محافظت از خویش تهیه کنند (لوقا: ۲۲/۳۶-۳۸). پولس نیز به اطاعت بی‌چون‌وچرا از قدرت‌های مدنی امر می‌کند و از نظر او قدرتِ قدرتمندان وسیله‌ای است در دست خدا برای کینه‌ورزی و کیفر دادنِ آن کس که بدی می‌کند و قدرت، بی‌سبب شمشیر بر نمی‌گیرد؛ پس نباید در برابر قدرت مقاومت کرد (رومیان: ۱۳/۶). بنابراین از آنجایی که قدرت‌های مدنی به دلایل گوناگون وارد نبرد با دشمنان انسانی و مادّی خود می‌شوند، نتیجه‌ی منطقی چنین توصیه‌ای آن می‌شود که مسیحیان نیز موظفانند با اطاعت از فرمان آن‌ها در چنین نبردهایی شرکت کرده و به مبارزه علیه دشمنانی که از جنس گوشت و خون‌اند تن دهند. (نک. برته، بهار ۱۳۹۰: ۸۰-۸۱) اگرچه پولس به رنج کشیدن و آزار دیدن در مسیح و به خاطر او، همچنین به مدارا با آزاردهندگان دینی و تحمل آزارها و شکنجه‌های آنان قائل است و به این امر توصیه می‌کند (اول پطرس: ۳/۱۳-۱۷)، اما آیا حقیقتاً اقتدار مسیحیان بعد از این، صرفاً در حدّ تحمل آسیب‌ها و شکنجه‌ها باقی می‌ماند و برای پیروزی حق، ناچار نمی‌شوند در انتظار نبرد آخرالزمانی خویش، در نهایت با پیروی از موعود و ربّ الأربابشان، تن

به درگیری‌های خونین دهند؟ (مکاشفه: ۱۷-۱۱/۱۹) بر این اساس، ممکن نیست جنگ بد باشد، اما فرمانروایی الهی داشته باشد، همچنین نمی‌تواند ممنوع باشد و جامعه‌ی مسیحی به انتظارش سفارش شده باشد؛ (برته، پیشین: ۸۳) همچنان که پولس قائل است: «به یقین ما در جسم زندگی می‌کنیم، لیک برحسب جسم پیکار نمی‌کنیم. نی، اسلحه‌ی پیکار ما جسمانی نیست و لیک در خدمت خدا، قدرت برانداختن دژها را دارد. ما استدلالات را برمی‌اندازیم و نیز هر قدرت متکبرانه را که در برابر معرفت خدا قد برافرازد، زایل می‌سازیم و هر اندیشه را اسیر می‌کنیم تا آن را به اطاعت از مسیح واداریم... و آماده‌ایم تا چون اطاعت شما کامل گشت، هر نافرمانی را کیفر دهیم» (دوم کرنیتیان: ۳/۱۰-۶). او با طرح چنین فرازی به صورتی بارزتر بر مبارزه با دشمنان به جهت حفظ حیات ایمانی مؤمنان تأکید می‌کند.

اما همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، خداوند در قرآن مؤمنان را از تولی با کافران نهی می‌کند و کافران حربی را علاوه بر دشمنی‌شان با مؤمنان، به عنوان دشمنان خود و رسولش معرفی می‌کند (ممتحنه/۱؛ مجادله/۲۲)؛ آنان از دشمنی خود با مؤمنان باز نمی‌ایستند و اگر به ایشان دست یابند، با دست و زبان به آزارشان می‌پردازند و دوست دارند که مؤمنان نیز مثل خودشان کافر شوند (ممتحنه/۲؛ آل عمران/۱۰۰). خداوند در رابطه با شدت دشمنی آنان با مؤمنان می‌فرماید: «آنان از هیچ توطئه و فسادى درباره شما کوتاهی نمی‌کنند؛ شدت گرفتاری و رنج و زیان شما را دوست دارند، تحقیقاً دشمنی [با اسلام و مسلمانان] از لابلای سخنانشان پدیدار است و آنچه سینه‌هایشان [از کینه و نفرت] پنهان می‌دارد بزرگ‌تر است.» (نک. آل عمران/۱۱۸-۱۲۰) در واقع کافران و مشرکان متجاوز و حربی، برای مؤمنان آرزوی خیری نداشته و از دشمنان آشکار آنان‌اند (بقره/۱۰۵؛ نساء/۱۰۱)، پس هر کس آنان را دوست و ولی خویش قرار دهد، در زمره‌ی آنان محسوب می‌شود و بدون شک از آنان تأثیر می‌پذیرد (مائده/۵۱)؛ بنابراین در پیشگاه خداوند، حجتی علیه خود برای عذاب و سایر گرفتاری‌هایی که کافران بدان مبتلا می‌شوند، فراهم می‌آورد (نساء/۱۴۴). از این‌رو خداوند دفاع و جهاد علیه کافران و مشرکان حربی را تنها شیوه‌ی تعامل با آنان معرفی می‌کند (بقره/۱۹۰-۱۹۳؛ توبه/۴۱، ۷۳، ۱۲۳) و این امر را به جهت از میان بردن فتنه‌ی آنان (أنفال/۳۹)، احقاق حقوق انسان دوستانه‌ی مستضعفان (نساء/۷۵) و التیام سینه‌های پرسوز و خروش مؤمنان از شدت تجاوزشان (توبه/۱۳-۱۵) معرفی می‌کند؛ همان‌گونه که اجرای فرمان قصاص را سبب برقراری روح حیات در جامعه می‌داند (بقره/۱۷۹).

بنابراین از آن جایی که دفاع و جهاد در برابر دشمنان حربی، به سلامت زندگی و از آن مهم‌تر، حفظ حیات ایمانی مؤمنان می‌انجامد، این امر طبیعی و فطری هیچ منافاتی با بحث محبت به هم‌نوع و نوع‌دوستی در عهدجدید و قرآن نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

شناخت مفهوم هم‌نوع «دگراندیش» و اقسام آن در عهدجدید و قرآن، همچنین آگاهی از سطوح معنایی مفهوم «محبت» (دوست داشتن و دوست بودن) - که در نوشتار حاضر به آن پرداختیم - در جهت کیفیت و حدود تعامل محبت‌آمیز هر یک از ما با ایشان مثمر ثمر واقع خواهد شد؛ در این راستا منظور از محبت به دشمن، همه‌ی دشمنان شخصی و دینی است. شیوه‌هایی که در تعامل با دگراندیشان بیان شد، نسبت به همه‌ی آنان، چه دگراندیشان صلح‌جو و چه کینه‌توز (دشمنان دینی) روا دانسته می‌شود. محبت از طریق احسان، عفو و گذشت، صلح و آشتی از جمله برجسته‌ترین این شیوه‌ها در متون یاد شده به شمار می‌روند. در این میان، تنها امر «دفاع و جهاد» است که در برابر عده‌ای خاص از دشمنان دینی (کافران حربی) و آن هم به منظور حفظ سلامت و بقای جامعه‌ی ایمانی به وقوع می‌پیوندد؛ امری که بر مبنای این متون، خود عین محبت است و از این حیث قرآن و عهدجدید، مسیر مشابهی را در جهت شیوه‌ها و حدود تعامل محبت‌آمیز با دگراندیشان، پیش می‌گیرند.

منابع

* قرآن کریم، ترجمه‌ی حسین انصاریان.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب. بیروت، دار صادر، چاپ سوم.
۲. افتخاری، اصغر؛ محمدی سیرت، حسین (بهار و تابستان ۱۳۹۲). "صلح" و "سلم" در قرآن کریم. مطالعات قرآن و حدیث، سال ششم، ش ۱۲.
۳. بام‌افکن، محمدرضا؛ قائینی، محمد (۱۳۹۴ش). رساله «موضوع‌شناسی تولی و تبری و احکام آن». قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۴. برازش، علیرضا (۱۳۹۴ش). همه را دوست بداریم. تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
۵. برته، محمدرضا (بهار ۱۳۹۰). آوای صلح یا ندای جنگ، پژوهی از عهدجدید. معرفت ادیان، ش ۶.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹ش). تفسیر تسنیم. قم، انتشارات اسراء.
۷. الرضای، عبدالله حسین (۱۴۳۷ق). حق المسلم علی المسلم فی مدرستی الصحابه و أتباع أهل البيت (علیهم السلام). الطبعة الأولى، بیروت- لبنان: دار المحجة البيضاء.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن. دمشق- بیروت، دارالعلم الدار الشامیة.
۹. سیار، پیروز (۱۳۹۴ش). کتاب مقدس، عهد جدید. تهران، نشرنی، چاپ چهارم.
۱۰. شبانی، اعظم سادات؛ جلالی کندی، سهیلا؛ هوشنگی، لیلا (تابستان ۱۳۹۵). تعامل با بیگانگان از منظر کتاب مقدس عبری، تلمود و قرآن کریم. معرفت ادیان، سال هفتم، ش ۳، پیاپی ۲۷.
۱۱. صفایی، عبدالحمید (بهار ۱۳۸۳). اهل کتاب در قرآن. بینات، سال یازدهم، ش ۴۱.
۱۲. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن. قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۳. ----- مترجم: موسوی همدانی، سید محمد باقر (۱۳۷۴ش). ترجمه‌ی تفسیر المیزان. قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۵. غزازی، الهام (۱۳۹۴ش). محبت الهی، بررسی تطبیقی مفهوم محبت در قرآن کریم و عهدجدید، تهران، انتشارات سروش، چاپ اول.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). کتاب العین. قم، انتشارات هجرت، چاپ دوم.
۱۷. قرشی، سید علی‌اکبر (۱۳۷۱ش). قاموس قرآن. تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ ششم.
۱۸. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی (۱۴۰۳ق). بحار الانوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار (علیهم السلام). تصحیح جمعی از محققان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم.
۱۹. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰ش). التحقیق فی کلمات قرآن الکریم. تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب.
۲۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴ش). تفسیر نمونه. تهران، دارالکتب الإسلامیة.

21. Gillman, J. L. (2003). "Peace (in the Bible)", *New Catholic Encyclopedia*, Vol. 11, Washington, the Catholic University of America.
22. Hodge, Caspar Wistar, (1915). "Unbeliever", *the International Standard Bible Encyclopedia*, James Orr, Vol. 5, Chicago, the Howard-Severance Company.
23. Horsley, Richard A. (1992). "Love Your Enemies" and the Doctrine of Nonviolence, Swartley, Willard M., Editor of: *the Love of Enemy and Nonretaliation in the New Testament*, Westminster, John Knox Press.
24. Klassen, Wiliam. (1992). "Love Your Enemies "Some Reflectionson the Current Status of Research, Swartley Willard M. Editor of: *the Love of Enemy and Nonretaliation in the New Testament*, Westminster, John Knox Press.
25. Walker, W. L. (1915). " Enemy ", *the International Standard Bible Encyclopedia*, James Orr, Vol. 2, Chicago, the Howard-Severance Company.
26. <http://www.dictionary.abadis.ir/moeen/>

۲۷. نرم افزار قرآنی شمیم وحی، شرکت نرم افزاری ترم.

۲۸. نرم افزار مزده؛ شامل ترجمه‌های: هزاره‌ی نو، مزده، تفسیری، دری، قدیم، و نسخه‌ی استاندارد آمریکایی.

۲۹. نرم افزار جامع التفسیر نور، شماره‌ی ۲.